



از اصلاح طلبی تا انقلابی‌گری

مروری بر گروه‌های مبارز بحرینی

سید مرتضی علوی / از انقلابیون بحرینی / ترجمه: یادگاری

۱ در ابتدا باید به این مساله بپردازیم که آیا مشکل بحرین مشکلی سیاسی است یا مساله بودن یا نبودن نظام است؟ زیرا پاسخ به این سوال، چارچوب بحث را مشخص خواهد کرد. براساس نظر گروه‌های سیاسی بحرین این یک مشکل سیاسی است، نه وجودی. جز جنبش «خلاص» که معتقد است که مشکل بحرین مشکلی اساسی است، به همین دلیل بحث سقوط نظام را مطرح می‌کند، اما دیگر جمعیت‌ها و جنبش‌ها و ائتلافات معتقدند که مشکل بحرین در درجه اول یک مشکل سیاسی است.

درخصوص گرایش‌های سیاسی و چگونگی رسیدگی هریک از این احزاب به امور پرونده‌های پیشین به موارد ذیل می‌پردازیم:

در این مطلب به مخالفان اصلی، تاثیرگذار و پیشرو می‌پردازیم.

«جمعیت ملی اسلامی الوفاق»

این جمعیت بزرگترین جمعیت سیاسی بحرین است و بیشترین نفوذ را بین ملت دارد - هر چند در انقلاب اخیر پایگاه سابق خود را به خصوص در بین جوانان از دست داده - و نظریه به گردش در آوردن و دست به دست کردن قدرت را در پیش گرفته و این مطلب را در محافل مردمی و سخنرانی‌های عمومی مطرح می‌کند و نظریه قانون اساسی ۲۰۰۲ را که بر سر آن با دولت اختلاف داشت را رد می‌کند. این جمعیت انتخابات پارلمانی در سال ۲۰۰۲ را تحریم کرد، چرا که به قانون اساسی که دولت آن را وضع کرده بود اعتراض داشت. اما دیدگاه آن در انتخابات دوم در سال ۲۰۰۶ متأثر از نصیحت‌های گروهی از افراد خارج کشور تغییر کرد؛ از جمله حرف‌های آیت‌الله شیخ عیسی احمد قاسم که براساس «دفع افسد به فاسد» آنها را به شرکت در انتخابات تشویق کرد. جمعیت الوفاق شعار «پرهیز و اجتناب از ضرر» را که آیت‌الله شیخ عیسی در یکی از سخنرانی‌هایش برای تشویق مردم جهت مشارکت در انتخابات ایراد کرده بود، سر دادند. همچنین دست‌نوشته‌ای را بر برخی افراد الوفاق از آیت‌الله سیستانی مبنی

بر مشارکت شیعیان در انتخابات که در این مورد نظر داده، آورده‌اند. این همان رویکردی است که جمعیت الوفاق در انتخابات ۲۰۱۰ گذشته نیز در پیش گرفت. آنها مساله اعطای تابعیت را نپذیرفتند و خواستار توقف فوری آن بودند و جمعیت به فعالیت‌های مختلفی در زمینه توقف پرونده تبعه‌پذیری پرداخت.

اما در خصوص پارلمان، جمعیت اعتراف کرد که پارلمان در بسیاری موارد عاجز است و نمی‌تواند کاری کند و جلوی کاری را بگیرد. درحالی که پارلمان را تنها ابزار سیاسی می‌داند که نمی‌توان در آن تفریط کرد و امکان استفاده از آن به عنوان ابزاری در ارائه سایر ادوات سیاسی وجود دارد. جمعیت الوفاق در شعارهای انتخابی خود خواستار تعدیل دوایر انتخابی است که به صورت قبیله‌ای توزیع شده و همچنین خواستار مسدود کردن مراکز عمومی بود که تمام خواسته‌های آنها با شکست مواجه شد و دولت به هیچ کدام از آنها پاسخ نداد. در خصوص در تنگنا قرار دادن شیعه در بررسی آیین‌های مذهبی‌شان، جمعیت تلاش می‌کند این پرونده‌ها را از طریق ارتباط با مراجع و دولت حل کند که آنها به نوبه خود با دولت

هماهنگ می‌شوند، به گونه‌ای که این امور را خارج از پارلمان که نمایندگان طرفدار دولت و گروهی از اهل تسنن بر آن نفوذ دارند، حل کنند. اینگونه در حل برخی از مسائل مربوطه در این خصوص موفق شدند. در خصوص سرقت اموال دولت، جمعیت الوفاق پرونده‌ای در پارلمان تشکیل داد و به اسناد موثقی دست یافت که این اسناد را حدود ۱۲۰ میلیارد دینار بحرینی تخمین زده‌اند، اما این پرونده بدون رسیدن به نتایجی عملی بسته شد.

در خصوص پرونده‌های مسکن و بیکاری، جمعیت الوفاق از خلال پارلمان به اموری پرداخت که طی آن تلاش کرد ساختارهای مشخصی را برای اشتغال گروهی از بیکاران و همچنین فراهم کردن مسکن آنها بپردازد.

اما اختلاف الوفاق با سایر مخالفان شیعی در مساله به کارگماردن شارع دین در مطالبه حقوق و فعالیت زیر نظر دستگاه‌های دولتی و قوانین دولت، حتی قوانینی که به آنها ظلم کرده، نمایان است که این گروه‌هایی که در ادامه به آنان اشاره خواهیم کرد معتقدند فعالیت در بسیاری از این موارد نتیجه‌ای بوج و بی‌فایده در پی داشته و اینکه حرکت تنها در



ضمن محدوده‌ای بود که دولت ترسیم کرده بود یا به عبارتی بازی کردن در پازل رژیم است که از فرصت‌های فشار بر دولت و متحد کردن مردم می‌کاهد و در نتیجه در محقق ساختن خواسته‌ها نتیجه عکس می‌دهد.

« جنبش حق

جنبش حق در واقع گروهی است که از الوفاق منشعب شده است. پس از اختلاف در جمعیت الوفاق مبنی بر مشارکت یا عدم مشارکت الوفاق در انتخابات ۲۰۰۶ و رای آوردن طرفداران مشارکت برخی رهبران اصلی از الوفاق جدا شدند. نکته‌ای دیگر که در این اختلاف‌ها و فرقه‌گرایی‌ها بود نتیجه اختلافی بود که پس از اینکه دولت، قانون جمعیت‌های سیاسی را صادر کرد به وجود آمد و آن، این بود که این قانون جمعیت‌های سیاسی را در مسیر حرکتشان محدود و عرصه را بر آنها تنگ می‌کرد. دو رویکرد در محافل جمعیت‌ها به وجود آمد؛ یکی سرپیچی از قانون و دیگری عمل بر اساس قانون اعلام شده و تلاش در جهت تغییر قانون از داخل پارلمان و از فضایی که دولت برای جمعیت‌ها مشخص کرده که

عرصه بسیار کوچکی است، هنگامی که قرار بر این شد که جمعیت‌های سیاسی زیر نظر قانون عمل کنند، بسیاری از رهبران جمعیت‌های سیاسی که معتقد به عمل به قانون بودند استعفا دادند، و جمعیت‌های دیگری را تاسیس کردند که از جمعیت ملی اسلامی الوفاق این افراد - که شاخص‌ترین چهره‌های الوفاق و از موسسان بودند - استعفا دادند:

۱. استاد عبدالوهاب حسین
۲. استاد شیخ حسن المشیمع
۳. دکتر عبدالجلیل سینگس
- ۴- دکتر سعید الشهبانی

و بسیاری از شخصیت‌های دیگر که این امر در تمام جمعیت‌های دیگر اعم از شیعی، لیبرالی یا اهل تسنن منعکس شد و تاثیر گذاشت.

در این هنگام سازمانی متشکل از اکثر استعفادهندگان از جمعیت‌های سیاسی در اعتراض به قانون تشکیل شد و در پی آن جنبش حق با شعار جنبشی برای آزادیخواهان و دموکراسی تاسیس شد. این جنبش شعار شرعی بودن جنبش حق و غیر شرعی بودن قانون را سر داد که حکومت را به شدت خشمگین کرد. این شعار اعلام سرپیچی از هر قانون ستمگرانه‌ای بود که ملت آن را نمی‌پذیرفتند و در تاسیس این جنبش اعلام داشتند هرگز زیر بار قوانین ظالمانه رژیم نخواهند رفت و جنبش حق به مبارزه با رژیم پرداخت تا جایی که بسیاری از رهبران آنها را به زندان انداختند و گروهی در این راه کشته شدند.

اینگونه بود که استاد حسن مشیمع به‌عنوان دبیرکل جنبش حق انتخاب و شیخ عیسی جودر از علمای دینی اهل تسنن به‌عنوان نماینده و تعیین شدند. این مجلس متشکل از دکتر عبدالجلیل سینگس و وکیل آن جلیل‌السید و لیلی دشتی و علی ربیع‌نماینده سابق پارلمان ۱۹۷۳ که از لیبرال‌ها بود و گروهی دیگر از افراد می‌باشند. در واقع جنبش حق را باید گروهی فراجنبشی و فراطائفی دانست که متشکل از شیعه و سنی، چپ‌ها و... است.

دولت به خاطر اینکه این جنبش شعار (شرعی بودن حق و غیر شرعی بودن قانون) را سر داده بود، اقدام به حملات شدید مطبوعاتی کرد و بعد از مدتی به سرکوب و ضربه وارد کردن به کادرهای آنها در روستاها پرداخت، به طوری که هرکس نسبت به جنبش تمایل نشان می‌داد دستگیر و آنها را به اشد مجازات محکوم می‌کردند که این شکنجه‌ها هم جسمی بود و هم روحی. ضرباتی که به آنها وارد شده تاکنون نیز متوقف نشده است. در خصوص پرونده‌های پیشین رویکرد جنبش از خلال شعاری که سر داده‌اند آشکار می‌شود، به طوری که آنها قانون ۲۰۰۲ را رد و اقدام به یک سری فعالیت‌های اعتراض آمیز کردند که با عکس العمل شدید دولت مواجه شد. همچنین دادخواست بسیار بزرگی نوشتند که حدود ۸۲۰۰۰ شهروند در آن خواهان استعفای نخست‌وزیر بودند و این دادخواست را به سازمان ملل متحد در نیویورک ارائه دادند. این دادخواست یکی از بزرگترین دادخواست‌ها در تاریخ کشور بحرن به شمار می‌رود. در خصوص رویکردش نسبت به پارلمان باید گفت که با پارلمان قطع رابطه کرد و از زمان تاسیس آن تاکنون خواست که از او جدا شوند. اهدافی که پیش‌تر به آن اشاره شد را دنبال می‌کرد و همچنین خواستار واگذاری مسالمت‌آمیز حکومت و نگارش قانون جدید که نمایندگانی از ملت و بدون دخالت حکومت به نگارش آن بپردازند، بودند.

اما دیدگاه آنها در مورد اعطای تابعیت؛ این جنبش هرگز نه مسالمت آمیزی برای توقف تابعیت و طرد تبعه‌ها را فرا می‌خواند. همچنین آنها می‌خواستند هرآنچه را که به تبعه‌ها داده شده بود پس بگیرند و به جای آنها به هموطنان خودشان بدهند. در اینجا نقطه اختلاف این جنبش با جمعیت ملی اسلامی الوفاق آشکار می‌گردد چرا که الوفاق تنها خواهان

توقف تبعه‌پذیری بودند. این جنبش از طریق به کارگیری برکه شارع و فشار به او از طریق نافرمانی مدنی و ارتباط با سازمان‌های بین‌المللی به منظور فشار وارد کردن به دولت خواهان پاسخگویی به خواسته‌های مردمی بود. جنبش حق یکی از جنبش‌هایی بود که بیش از سایر جنبش‌ها در بحرن با سازمان‌های بین‌المللی در این خصوص ارتباط داشت.

« گروه تیار الوفاق الاسلامی

این جریان تقریباً در سال ۲۰۰۸ تشکیل شد و تاسیس آن تحت شرایط امنیتی دشواری صورت گرفت، در حالی که حکومت، استاد حسن المشیمع و شیخ محمد حبیب المقداد و بسیاری از جوانان جنبش حق را دستگیر کرد و آنها را به اتهام تشکیل گروهک‌های تروریستی و اقدام ضدامنیت عمومی بحرن محکوم کرد. اتهام آنها این بود که به جوانان آموزش‌های نظامی می‌دهند و مشغول سازماندهی آنان برای براندازی حکومت هستند. حکومت یک جنگ تبلیغاتی وسیع را علیه آنان آغاز کرد و آنان را در تلویزیون و روزنامه‌ها نشان دادند و همه ابزار تبلیغاتی را از آنها گرفتند. در این هنگام برخی آگاهان و فعالان در منزل استاد عبدالوهاب حسین از رهبران انقلاب دهه نود و از متفکران سیاسی بحرن دست به اعتصاب غذا دست زدند و گروه‌هایی دیگر با آنان برای حمایت از بازداشت‌شدگان پیوستند و در پایان اعتصاب، همایش ملی بزرگی برگزار شد و نهایتاً بیانیه پایانی صادر شد. آنها در این بیانیه دلایل خود را برای تشکیل این جریان و همچنین اهداف و نظرات خود را بیان کردند و این بیانیه (بیانیه رهایی) نامیده شد. جریان اسلامی وفا تشکیل شد و علامه آیت‌الله عبدالجلیل مقداد و شیخ سعید النوری، استاد عبدالوهاب حسین، شیخ عبدالهادی المخوضر، شیخ فاضل الستری و شیخ علی مکی و برخی آگاهان و فعالان سیاسی به آنها پیوستند. خواسته‌ها و شیوه درخواست آنها همانند جنبش حق بود، اما اختلافات میان جریان وفا و جنبش حق در این بود که جنبش حق تشکیلی بود که شیعه و سنی و لیبرال‌ها در آن حضور داشتند و فعالیت آنان تنها منحصر به مطالبه حقوق می‌شد، اما همه نیروهای اصلی و رهبران جنبش اسلامی وفا، شیعه بودند و فعالیت آنها تنها منحصر به مطالبه حقوق نمی‌شد، بلکه چیزی بیش از آن بود، زیرا آنها کمیته فرهنگی و کمیته تبلیغاتی و کمیته‌های دیگری داشتند و از جمله اهداف این جریان، انتشار بیداری اسلامی و فرهنگ اسلام ناب محمدی بود که در صدد گسترش و نشر افکار امام خمینی (ره)، شهید صدر و شهید مطهری بودند و بر این جریان فکری استوار بود. هجوم امنیتی اخیر علیه شیعیان، متوجه نیروهای اصلی و فرماندهان جریان وفا و جنبش حق بود و میان افراد و نیروهای جنبش حق و جریان وفا تشابه بسیاری وجود دارد.

اینها مهم‌ترین جمعیت‌های تاثیرگذار داخل بحرن هستند. اگرچه برخی جمعیت‌های دیگر مثل جمعیت عمل هستند که بین مردم نفوذ چندانی ندارند. جمعیت خلاص که در ابتدا به آن اشاره شد، به ریاست عبدالرئوف شائب است که وی هم‌اکنون مقیم لندن است و تحت تعقیب و از همان ابتدا معتقد به اسقاط نظام و جمعیت تاثیرگذار دیگر جنبش احرار است که در لندن مستقر بود و ریاست آن بر عهده سعید الشهبانی است.

چون این دو جمعیت در بحرن مستقر نیستند و فعالیت‌های دیگری همچون ارتباط با سازمان‌های حقوق بشری و فعالیت‌هایی دیگری را دنبال می‌کنند، از پرداختن به آنان صرف‌نظر کردیم که خود مقاله‌ای جدا را می‌طلبد. نکته لازم به ذکر دیگر این است که بعد از انقلاب ۱۴ فوریه، چهار گروه تیار الوفاق، حرکت حق، حرکت الاحرار و خلاص ائتلافی را تشکیل دادند به نام ائتلاف ۱۴ فوریه که معتقد به سقوط نظام هستند، بر خلاف جریان وفاق که هنوز معتقد به اصلاح می‌باشند. →

الوفاق اصلاح طلب است ما خط امامی

گفت‌وگو با دکتر عبدالرئوف شائب؛ سخنگوی ائتلاف ۱۴ فوریه بحرین

۲ دکتر عبدالرئوف شائب از مبارزان و رهبران نامدار بحرینی است که تجربه چندین بار زندان رفتن در رژیم آل خلیفه در کارنامه مبارزاتی وی دیده می‌شود. ۴۸ ساله و دارای شش فرزند است. سابقه زندان وی به دوران نوجوانی آن هم در سن ۱۴ سالگی برمی‌گردد. وی هم‌اکنون مقیم لندن و تحت تعقیب رژیم آل خلیفه است که تا کنون توسط دادگاه به صورت غیابی برای وی حکم ۱۰۰ سال زندان صادر شده است. وی هم‌اکنون از زندان خلاص است و سخنگوی ائتلاف ۱۴ فوریه که متشکل از چهار جمعیت و جنبش بحرینی به نام‌های تیار الوفاء، حرکت الاحرار، حرکت الخلاص و جنبش حق است. این ائتلاف - که همه رهبران وی در زندان یا فراری و تحت تعقیب هستند - خط سقوط آل خلیفه را دنبال می‌کند و مقابل جریان الوفاق هستند که معتقد به سقوط نظام نیستند و خط اصلاحات را دنبال می‌کنند. گفت‌وگوی اختصاصی مثلث با او در پی می‌آید.

ایمان نوری

اگر موافق باشید از اینجا وارد بحث شویم که جریان‌های معارض و مخالفی که در بحرین وجود دارند، دارای چه اصول فکری و نگاه مبارزاتی هستند؟

● در بحرین دو جریان یا دو گروه اصلی در خط مبارزه هستند؛ یک گروه که می‌گویند ما می‌خواهیم آل خلیفه و پادشاه باشند، با مقداری اصلاحات سیاسی و بقیه، کار را از طریق پارلمان پیگیری می‌کنیم که سر خط این جریان جمعیت الوفاق است. در واقع جمعیت الوفاق به‌خصوص بعد از جدایی رهبران اصلی‌اش مثل استاد عبدالوهاب حسین، شیخ حسن مشیمع و... و غالب شدن جریان محافظه‌کار معتقد به روی کار آمدن دولت اسلامی و جریان اصیل اسلامی نیستند و فقط دنبال ایجاد یک دولت دموکراسی و آل خلیفه و پادشاه هستند، منتها با مدل سلطنت مشروطه که مثلاً نخست‌وزیر و دوایر حکومتی انتخابی باشد و مقداری آزادی به مردم داده شود. گروه دوم اما کسانی هستند که معتقد به سرنگونی نظام هستند. البته این طرز فکر در این روزها باب شده به صورتی که از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ و قبل از ۱۴ فوریه کمتر کسی بود که بگوید ما آل خلیفه را نمی‌خواهیم. امروز در بحرین هیچ تظاهراتی شروع نمی‌شود، مگر اینکه اول بگویند «بسقط حمد و الشعب برید اسقاط النظام». البته این بیداری طول کشید تا مردم و خیلی از گروه‌ها به این مرحله از بیداری رسیدند. حتی در انتفاضه دهه نود شعار مردم سقوط نظام نبود؛ عده معدودی هدفشان سرنگونی آل خلیفه بود. ولی مردم بعد از انتفاضه دهه نود و از سال ۲۰۰۰ دیدند که این خود رژیم است که دنبال سرنگونی مردم است؛ یعنی بر عکس بود «الحکومه برید اسقاط الشعب»! جمعیت بحرینی که قبل از سال ۲۰۰۱ زیر ۷۰۰ هزار نفر بود یک دفعه اعلام شد در سال ۲۰۰۸ رسیده به بیش از یک میلیون نفر. چطور ممکن است؟! یعنی الوفاقی‌ها می‌خواهند به مرور زمان به آن هدف نهایی برسند؟

● خیر، حتی همین را هم نمی‌گویند که آل خلیفه را ساقط کنیم بلکه فقط دنبال عوض شدن نخست‌وزیر یا برگزاری انتخابات و اصلاحات سطحی و محدود هستند. نکته‌ای که باید توجه شود این است که اگر گفتیم و کوتاه آمدیم که اینها بمانند دیگر تا ابد خواهند ماند. اگر بر اسقاط نظام پافشاری کردیم حتی اگر به این هدف نرسیم به سلطنت مشروطه که الوفاقی‌ها دنبالش هستند خواهیم رسید، ولی اگر الان گفتیم سلطنت مشروطه به این هم نخواهیم رسید. تجربیات انقلاب‌ها و جنبش‌های گذشته همین را نشان می‌دهد. البته از سال ۱۹۷۱ (۱۳۴۹ شمسی) تا الان که ملت بحرین از ایران جدا شده، همان زمان از سازمان ملل آمدند و از مردم و گروه‌های محدود نظر خواهی کردند که شما استقلال از ایران را می‌خواهید یا همچنان تحت قیمومیت

ایران باشید. ملت بحرین گفتند ما آل خلیفه را می‌خواهیم و ایران را نمی‌خواهیم بلکه گفتند ما می‌خواهیم آزاد باشیم و یک ملت عربی باشیم. هر چند با خیانت پهلوی‌ها و دسیسه انگلیسی‌ها بحرین را از ایران جدا کردند. اینگونه شد که آل خلیفه با پشتیبانی انگلیسی‌ها بر سر کار باقی ماند. امروز در بحرین کسی دوست ندارد پادشاه بالای سر ملت باشد. ولی این مساله در جمعیت وفاق هست. این را با سایر گروه‌های دیگر مثل تیار الوفاء الاسلامی یا جنبش الاحرار یا جنبش حق یا حرکت خلاص مقایسه کنید ببینید اینها به خط امام نزدیک‌ترند یا وفاق کنونی! چرا از سایر گروه‌های اسلامی و رهبران اصلی انقلاب که همگی در زندان و اکثرًا محکوم به حبس ابد هستند حمایت نمی‌شود و این در حالی است که از الوفاق یک نفر هم در زندان نیست! که این هم خودش مشکلی است که ما با آن مواجهیم.

دقیقاً تغییر جمعیتی که گفتید در چه مدت اتفاق افتاد و اگر ممکن است اشاره‌ای هم به گزارش معروف البندر کنید؟

● دوره زمانی که از آن صحبت می‌کنیم از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ است. البته این کار را در عرض ۵-۴ سال انجام دادند که حالا ما نتیجه‌اش را داریم می‌بینیم. آن گزارش معروفی هم که شما اشاره کردید در همین سال‌ها توسط دکتر صلاح البندر (که اصالتاً سودانی و الان مقیم لندن است) که مشاور نخست‌وزیر بحرین بود منتشر شد و از پروژه سری حکومت مبنی بر سرنگونی مذهبی و نژادی و اعطای شناسنامه بحرینی به اهل سنت متعصب وهابی ضد شیعه از کشورهای سوریه، یمن، اردن، پاکستان بنگلادش و... که عمدتاً فقیر هستند پرده برداری کرد. بر اساس این طرح این گروه‌ها با اجازه اقامت با تضمین کار، مسکن و مزایای دیگر با خانواده‌هایشان به بحرین آمدند و در پلیس، ارتش، در وزارت اطلاعات و دیگر ارگان‌ها جایگاه‌ها دادند و این در حالی که خود بحرینی‌ها با مشکل معیشت و بیکاری مواجهند. حتی این مساله بین اهل سنت نیز به یک معضل تبدیل شده و اقلیت اهل سنت بحرین نیز با اینها مشکل دارند و این خودش تبدیل به یک مشکل امنیتی شده است و الان از ۸۵ درصد شیعه تبدیل شده به ۶۵ تا ۷۰ درصد در طول این سال‌ها و حتی بعد از ۱۴ فوریه در همین بیست ماه و اندکی که گذشته اخباری که منتشر شد حدود ۱۵ هزار یعنی عراقی طرفدار یا مسئولان حزب سابق عراق و صدام از اردن به بحرین آمده‌اند. بعد از انتشار گزارش البندر خود پادشاه بحرین با وقاحت آمد و اعلام کرد که من در بحرین اصلاً اطمینان ندارم و به مردم اطمینانی نیست.

یعنی غیر از ۷۰ درصد به بقیه هم اطمینان ندارد؟

● اهل سنت اصیل بحرینی به دلیل عدم ورود به سیاست مشکل ندارند. هر چند الان بعد از تابعیت دادن به غیر بحرینی‌های وهابی، آنها هم مشکل پیدا کرده‌اند ولی اصل حرف پادشاه، شیعیان بحرین هستند. اول به دلیل اکثریت و دوم به خاطر فکر و روحیه انقلابی و متاثر بودن

از انقلاب اسلامی ایران مدام به مردم فشار می‌آورند و کار به آنان نمی‌دهند یا با محدودیت مواجهند یا مردم را به مرور از منامه یا مناطق استراتژیک از خانه‌هایشان بیرون کرده‌اند و به جایی دیگر منتقل کرده‌اند یا با زندان و شکنجه روبه‌رو هستند. البته همانطور که گفتیم دو گروه و دو جریان اصلی در بحرین هستند؛ یک گروه مردمی هستند که می‌گویند ما می‌خواهیم انقلاب شده و نظام ساقط شود. متأسفانه الان در اکثر کشورهای عموماً شیعه که اخبار بحرین منعکس می‌شود اگر بروید ببینید رهبران و پرچمدار انقلاب بحرین چه کسانی هستند؟ می‌گویند الوفاق! غیر از الوفاق گویی کسی نیست. اگر ببینید اینهایی که مردم را در کف خیابان رهبری کرده و مدیریت کردند چه کسانی هستند تیار الوفاء، جنبش حق یا...؟ آیا آنها را می‌شناسید؟ می‌بینید خیر! چرا چون در تلویزیون و اخبار و تبلیغات فقط الوفاق را نشان داده‌اند. در حالی که الوفاق موضعش این است که می‌گوید ما دولت اسلامی نمی‌خواهیم و الوفاق نمایندگانش ۱۳ روز بعد از شروع انقلاب از پارلمان استعفا دادند؛ یعنی در ۲۷ فوریه! انقلاب را کسانی دیگر شروع کرده و مدیریت کردند؛ استاد عبدالوهاب (آغازگر انقلاب)، آیت‌الله عبدالجلیل مقداد، شیخ حسن مشیمع و... که همگی از رهبران هستند و زندان و محکوم به حبس ابد.

به صراحت می‌گویند که دولت اسلامی نمی‌خواهیم؟

● بله. اما ما علناً می‌گوییم که با رژیم آل خلیفه آیمان در یک جوی نمی‌رود. حالا هر چقدر می‌خواهند بر ایمان حکم زندان ببرند. من که بیش از ۱۰ سال زندان بودم و شکنجه دیدم و الان تقریباً بیشتر از ۱۰۰ سال حکم برای من بریده‌اند! هر سه، چهار ماه می‌گویند ۲۵ سال اضافه شد. فقط مانده است دادگاه حکم اعدام را صادر کند.

اگر مثل آقای شهید باهنر باشند، شما می‌دانید در صحنه مبارزه بوده و اگر وزیر یا نخست‌وزیر شود اشکال ندارد. ما می‌دانیم که این مثل ماست. این آدم فردا نعلینش را در می‌آورد و بی‌عمامه می‌آید داخل صحنه. در همه چیز سهمیم هست در زندان در شکنجه و... اما آنچه در بحرین است اینجور نیست. الان ۶ سال است که وفاقی‌ها رفتند در پارلمان که مبارزانشان را از مسیری دیگر شروع کنند. به قول خودشان تاکتیک عوض کردند. چه سودی برای مردم داشت؟ آیا تغییری در وضع مردم و کشور ایجاد شد؟ وضع بهتر که نشد بدتر هم شد. خود الوفاقی‌ها می‌گویند. این دیگر حرف من نیست. خودشان اعتراف کرده‌اند که اصلاً در این مدت در پارلمان قانونی را نتوانستند عوض کنند! یا پادشاه و نخست‌وزیر را محدود کنند. دزدی‌ها و ظلم‌ها کمتر نشد که بیشتر هم شد. اما هنوز هم درس نگرفته‌اند و می‌گویند بیا باید با همین نظام جنایتکار کنار بیاوریم و امتیازاتی بگیریم و کم‌کم به اهدافمان برسیم. تجربه انقلاب دهه نود و حتی گذشته و حتی اصلاحات قلابی پادشاه در سال ۲۰۰۱ وعده داده بود که من درخواست‌های مردمی مطرح شده در سال ۱۹۷۳ را می‌پذیرم. در حالی که در ۱۴ فوریه ۲۰۰۲ تمامی آن حرف‌ها را زیر پا گذاشت. ما به یقین رسیدیم آل خلیفه عوض شدنی نیست و اگر ما را تکه‌تکه هم کنند کوتاه نمی‌آییم. هر چند بین الوفاقی‌ها هم اختلاف نظر هست که برخی به حرف ما رسیده‌اند و امیدواریم بیدار شوند. از روز ۱۴ فوریه تا الان همین جنایت‌هایی که رژیم انجام داده کافی است. جنایاتی که سپاه یزید در مدینه انجام دادند، ارتش بحرین و سعودی‌ها همان کارها را انجام دادند. ریختند در خانه‌های مردم و هر چه خواستند کردند با نوامیس! در خبرها هم منتشر شد که خود فرزندان و وابستگان آل خلیفه به زندان‌ها می‌روند و روحانیون که عالم دین هستند را شکنجه می‌کنند. حالا بگوییم بی‌خیال!

خب شاید الان توان ملت ساقط کردن نظام نباشد؟

● خیر، اینگونه نیست. حالا ما بیاییم بعد از این همه جنایات بگوئیم بماندن یا فعلا چون الان توان و زورش را نداریم باید اینها را ببیزیم، اگر این را پذیرفتیم باید صدها سال بگذرد و فرزندان فرزندانمان در همین آتش ظلم بسوزند. الان بیست ماه گذشته ما در بحرین در انتفاضه دهه نود که انقلاب از سال ۹۵ شروع شد ۶ سال مردم هر روز در خیابانها بودند و مبارزات طول کشید. مثلا فلسطینیها تا الان صلح با اسرائیل را قبول ندارند، نتوانستند چیزی را عوض کنند ولی کوتاه نیامدند و مقاومت کردند و گفتند شاید روزی توانش را داشته باشیم و الان نتیجه مقاومتشان را داریم می بینیم. در بحرین هم راهی جز مقاومت و خط مقاومت نیست. الان عاشورایی باید نگاه کرد. نکته ای دیگر که وجود دارد مردم در دهه های قبل نمی گفتند سقوط نظام و دنبال سقوط نبودند. ولی الان همه مردم در بحرین برای اولین بار به این نتیجه رسیده اند و بیدار شده اند و می گویند اسقاط النظام، من از ۱۴ سالگی به دفاعت به زندان افتادم. آنجا روحانی ای بود که حکم مرگی را برای ما داشت و ما در زندان تربیت شدیم و می گفت: «استقامت، استقامت». خدا به کسی بی تلاش مزدی نمی دهد. مگر نه اینکه خط امام خمینی (ره) همین بود. ما از اولی که چشمانمان را باز کردیم امام را دیدیم و انقلاب و استقامت امام را و پیروزی اسلام را. یک عده از برادران مان در جمعیت وفاق که با ما در زندان بودند می آیند می گویند ما زندان رفتیم یک عده می گویند ما جبهه رفتیم، خوب رفتید که رفتید. ولی الان کجا ایستاده اید؟ جبهه رفتی، شکتجه دیدی، هرچه باشی اد مهم است که شما کجایید؟ مگر نه برخی با امام علی (علیه السلام) بودند؟ مگر نه برخی با امام و رهبری بودند؟ اول انقلاب هم بودند ولی حالا کجا رفتند. آمده اند در لندن و شده اند ضد انقلاب و اسلام. همین بازی مناسفانه در دوستان نزدیک ما هم هست. اجازه باید داد همه حرفهایشان را بزنند و همه حرفها و استدلالات شنیده شود نه یک جریان را فقط نماینده مردم بحرین نشان دهیم.

چند درصد شیعیان بحرین با جمعیت وفاق هستند و چند درصد مردم با خط دیگر یا همان جریان اسقاط نظام؟

● سوال خوبی است. اگر بدون دخالت رژیم بحرین باشد ۷۰ درصد با جریان اسقاط نظام یا همان ائتلاف ۱۴ فوریه است. برای اینکه مطلب روشن شود بگذارید برای شما مثالی بزنم. اگر گروه وفاق برای راهپیمایی از مردم دعوت کند، جمعیتی نزدیک به ۳۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر حضور پیدا می کند، اما زمانی که ائتلاف ۱۴ فوریه از مردم دعوت می کند شاید جمعیتی حدود ۱۰ هزار نفر استقبال کنند. تفاوت در چیست؟ پاسخی این است: ائتلاف ۱۴ فوریه بدون اجازه حکومت در خیابانها حضور پیدا می کند و تقریبا همه آنها این احتمال را می دهند که مورد اصابت گلوله های نظامیان آل خلیفه قرار گیرند، در حالی که وقتی گروه وفاق راهپیمایی خود را شروع می کند تا انتهای برنامه حتی یک گلوله اشک آور هم به سمت مردم شلیک نمی شود. به یاد دارم حدود دو سال قبل از ۱۴ فوریه از لندن به کربلا رفته بودم. زمانی که مردم مرا می دیدند از ترس من فرار می کردند تا نکند زمانی که از کنار من عبور می کنند عکسشان گرفته شود و به جرم همراهی با من به حبس های ۲۵ ساله آل خلیفه محکوم شوند. در حالی که بعد از ۱۴ فوریه مردم خودشان می آمدند ابراز تمایل می کردند که من با آنها عکس بگیرم، یعنی تا این اندازه جرأت مردم متفاوت شده است!

آیا در حال حاضر طرز فکر مبارزه مسلحانه بین مردم بحرین وجود دارد؟

● بله، اما مشکل اینجاست که آنها اسلحه ندارند. اگر همین حالا ۱۰۰ عدد اسلحه کلاشینکف در اختیار مردم قرار گیرد خواهید دید که نزدیک به ۱۰ عملیات مسلحانه ضد نظام انجام می دهند. مردم حتی سعی می کنند با جابه جایی قطعات کپسول آتش نشانی آن را طوری طراحی

کنند که با اعمال فشار آتش ایجاد کند. آنها کارهایی از این دست انجام می دهند، اما اینها کافی نیست. اگر اسلحه در اختیار آنان قرار می گرفت حتی می توانستند وضعیتی بهتر از جنوب لبنان داشته باشند.

پس در بین مردم اعتقاد به برخورد نظامی با دولت وجود دارد؟

● بله، بیشتر جوانان بحرین این اعتقاد را دارند. مثلا می بینید جوانان بحرینی با کتول ملوتوف جلوی تانک می ایستند. تصور کنید وقتی به آنها آرمی جی داده شود چه کارهایی می توانند انجام دهند؟

آیا فکر می کنید نبود اتحاد میان گروه های انقلابی و به وجود آمدن بحث های داخلی میان آنها، بتواند در مقابله با حکومت خللی ایجاد کند؟

● من هم این مساله را قبول دارم. یکی از دلایلی این است که ما هنوز یکدست و متحد نشده ایم. کارها را تقسیم بندی نکرده ایم. با هم می نشینیم اما دل های ما خیلی صاف نیست. مساله دیگری که وجود دارد این است که ملت بحرین امکانات ندارند. اگر داشتند وضع این گونه نبود و آنها قدرتمند بودند. هر کس در روی زمین قدرت پیدا کند توانایی حکومت خواهد داشت.

آیا نمی شد ائتلاف ۱۴ فوریه با اتخاذ سیاست های جدید از توانمندی های گروه وفاق استفاده کنند، در بعضی مواقع با آنها همراهی نمایند و بعد به مرور زمان آنها را متقاعد کنند؟

● امکان دارد، اما چیزی که مهم است طراحی و سازماندهی چنین طرح و نقشه ای است. تحرکات در بحرین به شدت به صورت امنیتی انجام می شود. نمی توانیم به راحتی تردد کنیم، زندگی افراد مورد تجسس قرار می گیرد. به راحتی نمی توان به مردم اطمینان کرد. افرادی که اصلا فکرش را هم نمی کنید ممکن است اطلاعاتی از شما در اختیار نیروهای آل خلیفه قرار دهند. مثلا حدود ۱۷ سال پیش شوهر خواهرم، من را به عنوان فردی که ضد نظام مبارزات مسلحانه انجام می دهد به اطلاعات بحرین معرفی کرد. او فردی بود با محاسن سفید در حالی که روی پیشانی اش جای مهر بود. اصلا نمی توانی شک کنی! حتی خود من هم حدود ۵ سال همین تهمت ها را تحمل کردم، حتی آنها این تهمت ها را در نشریات بحرین هم چاپ کردند. سعی داشتند شخصیت من را خرد کنند، اما من کوتاه نیامدم. هر چه تلاش کردند از حربه های مختلف استفاده کنند تا من را شکست دهند، موفق نشدند. به نظرم این چنین باید مقاومت کرد.

آیا آیت الله عیسی قاسم عهده دار رهبری تمام گروه های انقلابی هستند

● بله، اینها ایشان از گروه خاصی حمایت می کنند؟ حمایت ایشان بیشتر از گروه وفاق است، اما ما

رهبری ایشان را قبول داریم چون می خواهیم با این کار نشان دهیم که در بحرین یک رهبری وجود دارد. من هر زمان که در تلویزیون حاضر می شوم اعلام می کنم که شیخ عیسی قاسم، رهبر ما هم هست و هر چه بگوید ما می پذیریم. ولی ایشان تا حالا چیزی نگفته اند.

گروه های اصلاح طلب همچون وفاق به دلایلی مختلفی مانند حضور آمریکا در منطقه، نبود پایگاه نظامی، حضور آل سعود، کوچک بودن بحرین و... دست به مخالفت با نظام نمی زنند و خواستار اصلاح هستند، اما گروه های دیگر مایلند نظام سقوط کند. شما دلیل مخالفت این گروه ها را با گروه های اسقاطی چه می دانید؟ پیشنهاد شما برای برطرف کردن این موانع به منظور به نتیجه رسیدن انقلاب بحرین چیست؟

● مشکلات و موانعی که در بحرین وجود دارد همان مشکلاتی است که در مصر، لیبی، تونس و دیگر کشورهای انقلابی هم وجود داشت. ملتی که به منظور انقلاب به پا می خیزد، اگر در میانشان وحدت وجود داشته باشد با دست خالی هم می توانند به اهدافشان برسند. مساله اول اینکه در بحرین عده ای هستند که باور دارند حکومت آل خلیفه اصلاح پذیر است و نیازی به اسقاط آن نیست. من به آنها می گویم که اگر همین حالا به آل خلیفه اعلام کنیم که ما از تمام مبارزات خود دست می کشیم و با نظام همراه خواهیم شد، حکومت نمی پذیرد و ما را قبول نمی کند. شیعیانی که امروز با اطلاعات بحرین همکاری می کنند مورد شدیدترین توهین ها و تحقیرها قرار می گیرند و همانند برده ها با آنان برخورد می شود. زمانی که در سازمان اطلاعات بحرین زندانی بودم این افراد به بدترین شکل ما را شکنجه می کردند تا شاید مورد توجه حکومت قرار گیرند، اما هنوز هم نظام آل خلیفه آنها را نپذیرفته است. درجه نظامی افسران شیعه بحرین هیچ گاه از درجه سروانی بیشتر نمی شود. آل خلیفه فقط می خواهد آنها مثل برده زبردستان کار کنند و اینجاست که تو تنها یک انتخاب داری، زندگی با ذلت یا مرگ با عزت! مساله بعدی اینکه ما باید در صحنه باشیم. شاید امروز توانایی مقابله با نظام را نداشته باشیم، اما یک یا دو سال بعد می توانیم ضد نظام بجنگیم. درست است که امروز چنین توانایی نداریم اما در صورتی که این وضع تا آخر هم ادامه یابد ما تلاش می کنیم و شرایط را برای شکل گیری یک نظام اسلامی فراهم می کنیم.

آیا مردم خسته شده اند؟

● خیر، مردم خسته نشده اند. شکر خدا هرچه می گذرد قوی تر می شوند و پای کارند و این برخی گروه های سیاسی هستند که خسته شده اند! در این بیست و یک ماه هر روز در بحرین شاهد تظاهرات بوده ایم. →



پسر حسن مشیمع از روحانیون برجسته و رهبران اصلی انقلاب بحرین:

بحرینی‌ها جز سقوط نظام آل خلیفه چیزی نمی‌خواهند

۳ محمد مشیمع، پسر استاد شیخ حسن مشیمع از رهبران برجسته مجاهدین بحرینی است که سوابق طولانی در مبارزه با حکومت آل خلیفه دارد. استاد مشیمع از رهبران اصلی انقلاب دهه نود بحرین به شمار می‌رود. سابقه شش سال زندانی در دهه نود و سال ۲۰۰۸ و انقلاب اخیر در کارنامه مبارزاتی وی دیده می‌شود. مؤسس جمعیت الوفاق و دبیرکل جنبش حق بحرین - بعد از جدایی الوفاق - و یکی از رهبران اصلی انقلاب اخیر و البته ناشناخته در ایران است. آنچه در زیر می‌آید بخشی از گفت‌وگوی سه ساعته ما با وی - که خود نیز سابقه یک سال زندان‌های آل خلیفه را دارد - در مورد آخرین وضعیت استاد مشیمع که با سرطانی در زندان دست و پنجه نرم می‌کند، است.

ایمان نوروزی - محمد فرج‌نژاد

« متوقف نشدن جریان مبارزه

قبل از اینکه از پدرم و وضعیت فعلی‌شان بخواهم حرفی بزنم، اجازه بدهید چند نکته‌ای را از آخرین وضعیت مردم بحرین عرض کنم. در بحرین به‌رغم ناامیدی برخی جریانات سیاسی مثل جمعیت الوفاق، جریان مبارزه متوقف نشده و اگر کسی را دستگیر کنند؛ باز از فردا به خیابان‌ها می‌ریزند. حکومت دائما به مردم اهانت می‌کند. آنها به مقدسات و زن و مرد و کوچک و بزرگ اهانت می‌کنند و نمی‌گذارند بچه‌ها از طریق مدرسه‌ها و مراکز رسمی با امامان شیعه آشنا شوند.

تمام مردم بحرین فکر نمی‌کنند که پیروزند، بلکه آنها یقین دارند که به پیروزی می‌رسند چرا که خداوند فرمود: «کم من فته قلیله، غلبت فته کثیره». مردم بحرین همه معتقد به مطالبه حقوق‌شان هستند و مطمئن هستند که پیروزی با آنهاست و آنها همه نغمه پیروزی می‌خوانند.»

« خواست برخی گروه‌های سیاسی بر خلاف نظر مردم است!

خانمی حدود یک سالی است زندانی شده و آن هم فقط به دلیل زرمه کردن شعر «یسقط حمد» در پشت چراغ قرمز. از این دست نمونه‌ها زیاد است. عده زیادی را از کار اخراج کرده‌اند. الان همه‌سنگی مردم زیاد شده است. مردمی که از کار اخراج شده‌اند و پولی برای امرار معاش خانواده ندارند، مردم برای تأمین احتیاجات ضروری‌شان کمک می‌کنند. اگر در دهه‌های گذشته مردم خواستار اصلاح نظام بودند و به حداقلی‌ها راضی بودند ولی الان بیدار شده‌اند و برای اولین بار می‌گویند: «اسقاط النظام». از بچه‌های کوچک ۵-۶ ساله که می‌گویند: «یسقط حمد، یسقط حمد» تا پیرمردها. این شعار ورد زبان‌ها شده است.

ولی چرا برخی از گروه‌های سیاسی بعد از گذشت یک سال ناامید شده‌اند و گزینه مذاکره با آل خلیفه را در دست‌روکار قرار دادند؟ آنها باید این رشد و بالا رفتن سطح آگاهی و مطالبات مردم را نسبت به دهه‌های گذشته ببینند و باید تجربه شده باشد که این حکومت مکار است و روش‌های اصلاح‌گرانه جواب نمی‌دهد.

مگر تجربیات گذشته چه در دهه نود و چه در اوایل سال ۲۰۰۰ و اصلاحات و فریبکاری‌هایی که انجام دادند و نیز در همین انقلاب اخیر که دوره‌ای را به فریب دوره صلح ملی نامیدند و بعد ارتش عربستان وارد شد و آن همه جنایات اتفاق افتاد، کافی نیست برای اینکه پی ببریم این حکومت اصلاح‌پذیر نیست و مذاکره، خیانت به مردم و خون شهادت.

« مشکل زمین در بحرین و مساله تجنیس

در بحرین ۹۷ درصد اراضی متعلق به حکام آل خلیفه است و فقط سه درصد آن متعلق به مردم است. مشکل بزرگ دیگر در بحرین مساله تجنیس یعنی تابعیت دادن به غیر بحرینی‌ها در بحرین است، برای برهم زدن ترکیب جمعیتی. در بحرین سابقا ۸۵ درصد جمعیت شیعه بود ولی با سیاست مهاجرت جمعیتی را از کشورهای پاکستان، سوریه، لبنان و اردن که عمدتاً تحت تأثیر تبلیغات وهابی‌ها هستند با وعده تضمین کار و دادن مسکن و تسهیلات به بحرین آورده‌اند که جمعیت بحرین از حدود ۷۰۰ هزار نفر در طول کمتر از ۱۲ سال طبق اعلام رسمی به یک میلیون و دویست، سیصد هزار نفر رسیده و باتوجه به وسعت کم بحرین این خود یک فاجعه است و این یعنی انفجار جمعیت. علاوه بر این شیعه را در محدودیت‌های مضاعف قرار می‌دهند؛ از محرومیت در مشاغل دولتی گرفته تا حقوق اولیه یک انسان برای زندگی. شیعیان بحرین حتی با اهل سنت که اصالتا بحرینی هستند نیز مشکلی ندارند. حتی در این انقلاب هم از اهل سنت شرکت داشتند و اولین شهید بحرینی محمد مقله جوان اهل سنت بود و از رهبرانی که الان در بند هستند آقای ابراهیم شریف از اهل سنت بحرین است.

« محاصره عکر و ممنوعیت تردد و رفت و آمد مردم

همان کاری که اسرائیل با مردم غزه انجام می‌دهد، الان دارند با مردم عکر انجام می‌شود. یکی از شرطه‌های پاکستانی در آنجا مرد و پس از آن کلا روستا را به محاصره درآورده. در تلویزیون نمایش داده‌اند که انفجاری کوچک رخ می‌دهد و می‌گویند که مجاهدین او را کشته‌اند. اما همه مردم می‌دانند که مجاهدین او را نکشته‌اند و آن انفجار ربطی به مردن او ندارد. سه نفر از پیرمردان روستا تا الان به دلیل نیازشان به بیمارستان، به خاطر محاصره روستا و عدم تردد فوت کرده‌اند. مردم دیگر مناطق بحرین سعی کرده‌اند وارد عکر شوند و انحصار را بشکنند و عده کمی از آنها توانسته‌اند وارد آنجا شوند و نیروهای حکومت وارد روستا شده‌اند و خانه به خانه آنجا را می‌گردند برای پیدا کردن کسانی که وارد شده‌اند و در این راه حتی از کتک زدن زنان هم دریغ نمی‌کنند.

« وضع استاد مشیمع روز به روز وخیم‌تر می‌شود!

اما در مورد پدرم؛ پدرم قبلاً مبتلا به سرطان بوده‌اند و الان در زندان به دلیل منع از رسیدن دارو و رسیدگی درست به ایشان حالشان وخیم است و الان مطالبات و راهپیمایی برای آزادی ایشان زیاد شده است. پدرم از سال ۱۹۸۰ تا الان در مبارزات سیاسی هستند. ایشان هم رجل مذهبی (روحانی) هستند و هم سیاسی؛ ایشان در واقع یک سیاستمدار اسلامی است. ایشان متولد ۱۹۴۷ هستند و الان ۶۵ سال

دارند، ادیبان انگلیسی را در مصر خوانده‌اند. اما تا مدت زیادی به دلیل فعالیت‌های سیاسی تدریس نمی‌کردند. پشتوانه فکری ایشان همان مبانی حضرت امام و رهبری است.

« وضعیت سیاه بحرین از دهه ۷۰

در سال ۱۹۷۳ نظر خواهی کردند که بحرین به ایران پیوند بخورد یا نه! اتفاق بین مردم و آل خلیفه، این بود که پارلمان تشکیل شود و قانونی تصویب شد و پارلمان تشکیل شد ولی این قانون دو سال بیشتر دوام نیاورد و سال ۷۵ آل خلیفه پارلمان را تعطیل کرد. بین سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ مجدداً دو انقلاب رخ داد یکی در سال ۱۹۹۲ و دیگری ۱۹۹۴. که دومی شش سال به طول انجامید. مردم تا سال ۹۹ مبارزاتشان را ادامه دادند و روزی نبود که در بحرین در این ۵-۶ سال تظاهرات نباشد و شهیدان زیادی تقدیم انقلاب شد؛ چیزی بیش از ۴۰ شهید که نسبت به جمعیت ۷۰۰ هزار نفری آن زمان بحرین خیلی زیاد بود و علاوه بر این شهدا هزاران تن از مردم دستگیر شدند.

« پدرم جزو سه رهبر اصلی انقلاب دهه ۹۰ بود

علمایی چون مرحوم عبدالامیر الجمری و استاد عبدالوهاب حسین و پدرم، رهبران انقلاب دهه نود محسوب می‌شوند. رهبر اصلی، مرحوم شیخ عبدالامیر جمری بودند. پدرم و استاد عبدالوهاب حسین مشاوران و بازرگان ایشان بودند که همگی دستگیر و به زندان افتادند. بعد از شش، هفت سال از زندان آزاد شدند (۹۴ تا ۲۰۰۱) و در زندان تلاش کردند عقایدشان را عوض کنند.

« فوت عیسی آل خلیفه و جایگزینی پسرش و اصلاحات سیاسی قلابی

امیر سابق بحرین عیسی اوایل سال ۹۹ فوت کرد. فشارهای زیادی از طرف حکومت بر مردم آورده شد که از مبارزات مردم دست بردارند، چون سال ۲۰۰۰ بحرین پرونده‌اش به لحاظ نقض حقوق بشر سیاه بود، توانایی ورود به بازار اقتصاد جهانی را نداشت و از طرفی هم دینداری نابسامان است. آمریکایی‌ها حمد را جایگزین پدر کردند و مقداری هم آزادی سیاسی دادند و با دستور حمد بیش از ۱۵۰۰ نفر از زندان آزاد شدند و گفت که همه چیز را اصلاح می‌کنم و می‌خواهم کشور را از امیرنشینی به جمهوری تغییر دهم. بیرون از بحرین هم بحرینی‌هایی بودند که مثلاً در لندن و... زندگی می‌کردند. ولی رهبران اصلی همان طور که گفتم پنج نفر یعنی شیخ الجمری، استاد عبدالوهاب، پدرم، شیخ حسن سلطان و شیخ حسین دهی در داخل بحرین بودند. بعد از مدتی همه اینها که از کشورهای دیگر بازگشتند، پیشهاد همکاری دادند که در اصلاح کشور به ما کمک کنید. آن زمان شیخ عیسی قاسم در ایران مشغول تحصیل بود و در واقع ایشان بعد از فوت شیخ الجمری نماینده رهبری در بحرین شدند و شیخ علی سلمان به همراه شیخ حمزه الدبیری و شیخ حیدر الستری از بحرین اخراج شده و در لندن بودند.

« از تاسیس جمعیت الوفاق ملی تا اختلافات جدایی

دو نظر وجود داشت، یکی اینکه کشور باید به حالت جمهوری در بیاید، اما عده‌ای راه‌حل را در بیرون کردن آل خلیفه می‌دانستند. اگر بخوانند آل خلیفه حکومت را از پادشاهی به جمهوری تغییر دهد باید به صورت رسمی و از طریق سازمان ملل اقدام می‌کردند. پدر من و استاد عبدالوهاب حسین و برخی دیگر اعتقاد داشتند که باید آل خلیفه برود. ولی بقیه بدون هیچ شرطی، همان تغییر حکومت از پادشاهی به جمهوری را خواهان بودند. دعوایی سر تغییر قانون آل خلیفه شکل گرفت. در بیت یکی از رهبران (سیدجواد الودایع) میثاقی امضا شد که هیچ‌گاه قانون را تغییر نمی‌دهیم. اما بعد از یک سال قانون را تغییر

دادند و به کسی اعتنا نکردند و به همین دلیل رهبران قبلی پیمان را رد کردند و وارد مجلس نشدند. سال ۲۰۰۳ جمعیت وفاق ملی تشکیل شد. پدرم، استاد عبدالوهاب حسین، عبدالهادی الخواجه، شیخ علی سلمان، دکتر عبدالجلیل سینگس و دکتر سعیدالشهبی هیات موسس وفاق بودند که می‌خواستند از بین شیعه و سنی در برابر حکومت، جمعیتی را تشکیل دهند، اما به دلیل اعتراض اهل سنت از ورود به سیاست موفقیت چندانی حاصل نشد. از ۲۰۰۳ حرکت‌هایی برای برگرداندن قانون پیشین انجام شد و درگیری‌ها بالا گرفت. مثلاً درآمد قبل از سال ۲۰۰۰ کفایت زندگی را می‌داد. ولی بعداً هیچ تغییری نکرد و از طرفی هم تورم بالا رفت و مشکلات سرریز کرد. مشکل از طرف عمال خارجی نیز بود که به صورت کارگر و پیمانکار وارد می‌کردند و به شیعه‌ها اجازه ورود به وزارت کشور و کار را نمی‌دادند و این مشکل جدیدی بود. مشکل مسکن هم مشکل جدیدی بود. بحرین دولت نفتی و ثروتمندی است و می‌تواند برای همه مردم امکان مسکن را فراهم کند، اما این زمین‌ها را بیشتر به اهل سنت و خارجی‌ها واگذار می‌کنند. روز به روز این مشکلات زیادتر شد. همه این موضوعات و مشکلات را جمعیت وفاق می‌خواست حل کند. از ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۲ آزار و دستگیری و تهدید نبود. اما با شروع مطالبه حقوق ملت دستگیری‌ها و تهدیدها شروع شد. به همین دلیل از اول ۲۰۰۲ تا اوایل ۲۰۰۶ که دوره اول پارلمان بود جمعیت وفاق انتخابات را تحریم کردند. در سال ۲۰۰۵ حکومت قانون جدیدی را آورد، این قانون گروه‌های مختلف را در مضیقه قرار می‌داد.

«انشعاب و جدایی در جمعیت وفاق»

در جمعیت وفاق هم دو نظر بود؛ در واقع از همین زمان انشعاب در وفاق شروع شد؛ نظر اول می‌گفت که با شرکت در انتخابات وارد مجلس می‌شویم و این قانون اساسی را تغییر می‌دهیم و از این طریق مبارزه می‌کنیم و نظر دومی هم بود که معتقد بودند نباید با این قانون موافقت کرد و اگر تصویب شد با کل حکومت مخالفت می‌کنیم و نظر پدرم این بود. گروه وفاق کنونی مثل شیخ علی سلمان و... نظر اول را قبول کردند. اختلاف پدرم به همراه استاد عبدالوهاب و دکتر سینگس و برخی دیگر با بقیه که سابقاً اختلاف نظرانی هم داشتند در اینجا اوج گرفت و از جمعیت خارج شدند. در ۲۰۰۶ و ۲۰۱۰ جمعیت وفاق در انتخابات شرکت کردند که اکثریت شورای عمومی مخالف بودند، ولی در آن زمان به نوشته‌های از آیت‌الله سیستانی تمسک جستند و بقیه را راضی کردند و این با وجود تصمیم پیشین آنها در سال ۲۰۰۲ مبنی بر عدم ورود به انتخابات و تحریم آن بود.

«جدایی از وفاق و تاسیس حرکت حق»

در سال ۲۰۰۶ پدرم حرکت جدیدی به نام حرکت حق را برای استیفای حقوق مردم تاسیس کردند. از آنجایی که در بحرین شیعه و کمونیست‌ها و جریان‌های دیگری حضور دارند، پدرم برای دوری از اتهام طایفه‌گرایی جمعیت حق را متشکل از تمام افراد تشکیل داد. پدرم را با تشکیل این حرکت، به کمونیست بودن متهم کردند. اما او این حرف‌ها را رد کرد و به تلاشش برای حقوق مردم ادامه داد. حرکت حق با جمع آوری ۸۲۰۰۰ هزار امضا از مردم نامه‌ای را به سازمان ملل فرستادند که مردم باید قانون اساسی را تعیین کنند و این در نوع خودش بزرگترین حرکت در تاریخ بحرین بود؛ نامه‌هایی هم برای تغییر نخست‌وزیر نوشتند. روز به روز مشکلات زیادتر شد و شهدایی اضافه شدند.

«فوت شیخ عبدالامیر جمیری و مشکلاتی که مضاعف شد»

در سال ۲۰۰۸ شیخ عبدالامیر جمیری، رهبر شیعیان

بحرین فوت کرد. سال ۲۰۰۸ یک شهید دادیم و ۱۳ نفر از ما را با اتهام دزدی دستگیر کردند و در روزنامه‌ها دائم چهره استاد مشیمع را به ضدسنی‌گرایی و ضدحکومتی بودن متهم کردند. سناریوی دیگری که برای متهم کردن پدرم انجام دادند این بود که جوان‌هایی را دستگیر کردند و گفتند اینها در سوریه زیر نظر علی مشیمع (پسر استاد) برای عملیات تروریستی آموزش دیده و به بحرین آمده‌اند. بعد از شکنجه‌های سخت از آنها اعترافاتی در تلویزیون پخش شد، مبنی بر اینکه علی مشیمع ما را آموزش داده و ایشان زیر نظر پدرش استاد مشیمع کار می‌کنند.

«دستگیری پسر از بازگشت از لندن»

پدرم در آن زمان - سال ۲۰۰۸ - در لندن بود و طی بیانیه‌ای همه اتهامات را رد و تکذیب کردند و بعد از مدتی به بحرین برگشت و استقبال گرمی هم از ایشان شد. در آن زمان حکومت به دلیل ترس از متشنج شدن اوضاع بازداشتش نکردند و او هر هفته در یکی از مساجد سخنرانی می‌کرد. ابتدا حکومت آنجا را تعطیل کرد. اولین بار بود که این اتفاق در بحرین می‌افتاد و یک سری درگیری‌هایی میان مردم و حکومت اتفاق افتاد و مجبور شدند اجازه دهند فقط در آنجا نماز بخوانند. بعد از چند روز به اتهام فعالیت علیه حکومت او و چند تن دیگر را دستگیر کردند. بعد از سه ماه منازعات مردم و حکومت زیاد شد و حکومت تحت فشارهای بین‌المللی بود. می‌خواستند پدرم را از زندان آزاد کنند، ولی پدرم قبول نکردند و گفتند باید همه زندانیان آزاد شوند!

«پزشکان زندان اعلام کردند پدرم مبتلا به سرطان است!»

در سال ۲۰۱۰ مشخص شد پدرم سرطان دارند. شاید او را آلوده به سم کرده باشند و برای علاج به لندن رفتند. در ماه جولای و ماه آگوست (مضان)، آیت‌الله شیخ عبدالجلیل مقداد و شیخ محمد حبیب مقداد، دکتر سینگس و جمعی دیگر از رهبران به اتهام عملیات تروریستی دستگیر شدند و این دفعه دوم بود که آنها را بازداشت می‌کردند.

«استاد عبدالوهاب حسین آغاز گر انقلاب و سخنرانی‌های آتشین در میدان شهدا»

بعد از آن مواجهات روزانه مردم ادامه یافت تا اینکه مسائل تونس و مصر و کشورهای دیگر رخ داد. ۱۴ فوریه،

مردم به رهبری استاد عبدالوهاب حسین جهت مطالبه حقوق شان و آزادی زندانیان سیاسی راهپیمایی و به سمت میدان شهدا (لوه‌لوه) حرکت کردند و آن سخنرانی معروف و زیرکانه استاد عبدالوهاب در میدان شهدا ایراد شد: «ما در اینجا جمع شده‌ایم برای اصلاح نظام و قوانین و... اما اگر خونی از کسی ریخته شود آنگاه مطالبه ما دیگر اصلاح نظام نخواهد بود مطالبه ما اسقاط نظام خواهد بود.» تا اینکه در همان شب به میدان حمله شد و سه، چهار نفری شهید شدند.

«مردم دنبال اسقاط نظامند نه اصلاح نظام!»

پدرم بعد از اتمام معالجاتشان در لندن تصمیم به بازگشت می‌گیرند. جمعیت زیادی برای استقبال از پدرم در فرودگاه آمده بودند. پدرم در همان فرودگاه از مردم پرسیدند، شما چه می‌خواهید؟

آنها پاسخ می‌دادند: «الشعب پرید اسقاط النظام». ایشان گفتند که آنچه شما می‌خواهید، ما هم می‌خواهیم و باید همه‌پرسی جهت درخواست جمهوری دموکراسی یا آنچه مردم می‌خواهند تشکیل شود.

هنوز ۲۰ روز از برگشتشان از لندن نمی‌گذشت که - در ماه مارس (فروردین) - دوباره ایشان را دستگیر کردند و الان هم هنوز در زندان هستند و نمی‌گذارند پزشکان به درمانش برسند و گفته شده که دوباره سرطانشان عود کرده است. اینها ما را اذیت می‌کنند و می‌گویند اصلاً مریض نیست. در تماسی که با پدرم داشتیم گفتند سرطان دوباره بازگشته است و بعد از یک هفته درخواست و فشار مردم دکتری برای معالجه‌اش فرستادند و اعلام کردند که باید ایشان عمل شود تا ببینیم سرطان خوش‌خیم است یا بدخیم. اما پدرم به پزشکان زندان، اعتماد ندارد و هنوز نپذیرفته است. حکومت هم زیر بار آزاد کردن ایشان نرفته است.

«مرا دستگیر کردند که پدرم را تحت فشار بگذارند»

مرا قبل از انقلاب ۱۴ فوریه دستگیر کردند تا از این طریق پدرم را تحت فشار قرار دهند و از نظرات سیاسی و فعالیت‌هایشان کوتاه بیایند. جرم من این بود که از من یک داس زراعی گرفته‌اند. با این اتهام خنده‌دار شش ماه برایم زندان بریدند. با اینکه یک زندانی سیاسی بودم مرا در بند زندانیان جنایتکار انداختند. البته من چون آقازاده بودم (با خنده) مرا کم‌اذیت و شکنجه کردند! →



هنوز ۲۰ روز از برگشتشان از لندن نمی‌گذشت که - در ماه مارس (فروردین) - دوباره ایشان را دستگیر کردند و الان هم هنوز در زندان هستند و نمی‌گذارند پزشکان به درمانش برسند و گفته شده که دوباره سرطانشان عود کرده است. اینها ما را اذیت می‌کنند و می‌گویند اصلاً مریض نیست.